



مهرگان

نشریه «فرهنگی - سیاسی»

مهرگان

از انتشارات جامعه معلمان ایران

نشریه فرهنگی-سیاسی

زیر نظر شورای نویسندگان

جامعه معلمان ایران موسسه ایست غیر انتفاعی که بر طبق قوانین امریکا به ثبت رسیده است. کمکهای مالی به این سازمان طبق قوانین امریکا مشمول معافیت مالیاتی است.

نظراتی که در مقالات مطرح شده لزوماً منعکس کننده دیدگاه مهرگان نیست
نقل مطالب مهرگان بدون ذکر مأخذ مجاز نیست

بهای اشتراک یکساله (چهار شماره) با احتساب هزینه پست:
آمریکا ۳۰ دلار، دانشجویان با ارسال فتوکپی کارت اشتغال به تحصیل ۲۰ دلار، موسسات ۷۵ دلار، سایر کشورها با احتساب هزینه پست هوایی ۴۰ دلار با ارسال مانی اوردر بین المللی (International Money Order) بعنوان: Iran Teachers Association به نشانی زیر:

Iran Teachers Association:
P.O.Box 6257
Washington, D.C. 20015
U.S.A.

ارسال فرمائید.

تلفن: ۷۹۸۲-۹۰۷ (۳۰۱)

فاکس: ۲۴۳۶-۹۰۷ (۳۰۱)

Internet Address: <http://www.ig-dc.com/mehregan>

E-Mail: mehregan@ig-dc.com

مقالات بدون امضا از هیئت تحریریه است

جامعه معلمان ایران موسسه ایست غیر انتفاعی که بر طبق قوانین امریکا به ثبت رسیده است. کمکهای مالی به این سازمان طبق قوانین امریکا مشمول معافیت مالیاتی است.

فهرست

- ۱ در سرزمین بردگان محمد درخشش
- مسائل روزگار ما
- ۱۶ نگاهی به تحول پنجاه ساله در منطقه و آینده ای که در انتظار آن است
- ۱۷ سیاست ایران در آسیای مرکزی و قفقاز
- ۱۹ طرح ژنرالها برای برکناری اربکان
- سیاسی
- «انتخابات» رئیس جمهور «در عمل»
- ۲۱ محمد درخشش به فراندوم درباره ولایت فقیه انجامید
- ۲۶ ابوالحسن بنی صدر دادگاه میکونوس
- ۴۰ شهرام چوبین جنبش پان اسلامیک - وحدت یا تفرقه؟
- ۵۲ علی میرفطروس نکاتی در شناخت جنبشهای مترقی در ایران بعد از اسلام
- هاروین زونیس
Marvin Zonis منتظر تغییر سیاست امریکا نسبت به ایران نباید بود
- ۶۷ کنت کتزمن
Kenneth Katzman در فراسوی مهار دوگانه
- ۷۶ عباس معروفی آزادی بیان و اندیشه در ایران
- ۸۷ مهدی فلاحی اپوزیسیون چپ ایران در خارج از کشور (بعد از انقلاب ۱۳۵۷) - بخش اول
- ۱۰۶ سرنوشت زندانها در سه انقلاب
- فرهنگی - اجتماعی
- ۱۰۹ باقر مؤمنی بُت کوچک ما
- ۱۱۷ رضا علامه زاده از «تعهد» و مشکل کلان - سالخوردگی

		مثل و مناقشه، نقش امثال و حکم موروثی در نوشتار سیاسی اجتماعی امروز
۱۲۵	احمد کریمی حکاک	
۱۳۷	سیامک وکیلی	«فرد، خانواده و ادبیات» (بخش سوم)

اقتصادی

		موج اخیر هجوم سرمایه ها به سوی کشورهای در حال رشد و انگیزه ها و پیامدهای آن
۱۴۸	دیوید فرناندرز David Fernandez	

تاریخی

		روشن اندیشی آیت الله نائینی در برابر استبداد مطلقه دینی
۱۵۷	فریدون آدمیت	

خبر و نظر

۱۶۶		کاسه زهرا - فتوای مذهبی یا عملیات گانگستری - آخرین دفاع
-----	--	---

۱۷۵		دیروز و امروز
۱۷۸		در یک نگاه

در گذرگاه تاریخ

۱۸۰		سوء قصد نسبت به شاه در محوطه دانشگاه
-----	--	--------------------------------------

در ترازوی زمان

۱۸۷		اخبار فرهنگی
۱۹۱		اخبار اقتصادی
۱۹۶		اخبار اجتماعی

در سرزمین بردگان

من و تو در سرزمینی چشم بجهان گشوده ایم که ساکنین آن نسل بعد از نسل برده بوده اند. سرزمینی که یگانه قانونش اطاعت و فرمانبرداری بردگان از فرمانروایان است. وقتی اختیار جسم و جان و خوراک و پوشاک و مسکن و اندیشه و قلم و گفتار و کردار را از من و تو سلب می کنند، این همان بردگی است. مگر بردگی شاخ و دم دارد؟

بردگی در جهان تاریخی کهن دارد چه در غرب و چه در شرق. اما قرنهایست که بخشی از بشریت با گسستن زنجیرهای اسارت و بردگی سرنوشت خویش را در دست گرفته است و بخشی دیگر همواره در تلاش و مبارزه برای رهایی از اسارت و بردگی است. با آن که قوانین رسمی ظالمانه بردگی در جهان قرنهایست لغو گردیده است اما بردگی و اسارت در دنیای سالهای اواخر قرن بیستم بطور غیرقانونی و غیر رسمی ادامه دارد. با این تفاوت که اگر بردگان در قرون وسطی مانند حیوانات خرید و فروش می شدند و قیمت و ارزشی داشتند، بردگان دنیای متمدن پیشری ارزش ندارند و با کوچکترین عدم اطاعت و نافرمانی شکنجه و اعدام می شوند.

سرزمین من و تو از جمله سرزمینهایی است که ساکنین آن همچنان در بردگی و اسارت بسر می برند و با سقوط فرمانروا و نظام خودکامه ای اسرا و بردگان به حاکمیت خودکامه جدید انتقال می یابند.

اگر پس از انقلاب مشروطیت که مردم «قانوناً» حقوقی بدست آورده بودند، فرمانبرداری و بردگی بصورت غیرقانونی همچنان ادامه داشت، پس از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ اسارت و بردگی به نام احکام الهی رسماً قانونی شده است. آیت الله خمینی مدعی جانشینی پیامبر اسلام و منصوب از طرف خدا، همچون موسی و عیسی و محمد که با الهام از خداوند متعال فرمانهای او را به پیروان خویش ابلاغ می نمودند، فرمان الهی بردگی ساکنین ایران را بدین شرح به امت اسلامی ابلاغ نمود: «شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت... قیم امت با قیم صفار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی نمی کند، همان ولایتی

که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد. بر همه مردم لازمست از او اطاعت کنند... قانون الهی مجری لازم دارد. فقها باید مجری و متصدی آن باشند زیرا از جانب خدا منصوبند.»

با صدور این فرمان که باید آن را فرمان رسمی و قانونی اسارت و بندگی نامید، نه تنها کوچکترین اعتراض و مقاومتی از هیچ کس و هیچ گروه و مقامی برنخواست، بلکه همه آنها که بنام طرفداری از آزادی با رژیم شاه مخالفت می ورزیدند بدون استثناء با تکریم و تحسین از این پیامبر نوظهور، به بردگی و اسارت و صغیر بودن خود و مردم صحنه نهادند. پس از آن که آب از سر همه گذشت و مردم در باطلاق و لجنزار اسارت و بندگی نظام ولایت فقیه غرق شدند، همه آن جماعات سینه زنان خمینی، خاصه کارگردانان برکنار شده از نظام، برای آزادی از دست رفته (کدام آزادی؟ آزادی در قتل و جنایت و غارت؟) زبان به شکوه و اعتراض گشودند و برای تبرئه خویش همه کاسه کوزه ها را بر سر خمینی و سیاستهای خارجی شکستند و بجای اقرار صادقانه به گناهان خویش و پیروی از راهی جدید و اصولی، با ادامه همان راههای ورشکسته قبلی و افتخار به «خدمات» گذشته خویش! از مردم طلبکار هم شده اند. اولین گام در راه آزادی، اقرار صریح و صادقانه به گناهان و خطاهای خویش در به اسارت و بردگی کشاندن مردم است.

حداقل باید این واقعیت را قبول کنیم که این کرمهای مصیبت بار از خود درخت و درون درخت سر بر آورده اند. وقتی یگانه محصول زمینی «خار» است آیا باید به «خار» اعتراض کنیم که چرا بجای سنبل رویده است و یا عرضه و لیافت و غیرت تبدیل شوره زار به زمین شیرین را بدست آوریم؟ چرا این «خار» امکان روئیدن در خاک عقب مانده ترین کشورهای اسلامی را بدست نیاورده است؟ و در بین یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان تنها ایران به مصیبت بردگی و اسارت و فرمانبرداری و اطاعت از «ولی فقیه» گرفتار شده است؟

می دانی چرا تو و من باختیم و خمینی برد برای آنکه من و تو در موقعی که سوار بر کار بودیم خودمان مردم را به بردگی و اسارت گرفته بودیم بهمین دلیل آنها با پشت کردن به من و تو به دنبال خمینی براه افتادند. برای آن که آن اقلیت برنده، متشکل و «همراه» بود و این اکثریت بازنده پراکنده و «تنها». برای آن که من و تو در محیط و مکتب استبداد به مرض تک روی و دیکتاتوری و در عین حال تسلیم و اطاعت به فرمان هر ناکس قلدری خو گرفته ایم و هنوز هم به دنبال قلدری می گردیم. مانند خو گرفتن به تریاک و هروئین. برای آن که من و تو به هیچ چیز اعتقاد نداریم از شعار «آزادی» فقط در موقع احتیاج به صورت

پیراهن عثمان استفاده می کنیم. زیرا لازمه اعتقاد به آزادی، اعتقاد به تشکل و همکاریهای اجتماعی است که عملاً تاکنون به چنین اعتقادی تن در نداده ایم. اگر من و تو هم به جای خمینی برنده بودیم دیکتاتور دو آتشه از آب در می آمدیم. در گذشته نیز هر وقت مصدر کاری شدیم و پشت میزی نشستیم ظالم و دیکتاتور بودیم ولی در کنار میز همواره چهرهٔ مظلومانه و آزادیخواهانه بخود گرفتیم.

من و تو بدین دلیل به خدمتگزاری و فرمانبرداری حاکم ظالم گردن می نهیم که صغیر و فرمانبرداریم. اگر صغیر نبودیم که ۱۸ سال قبل مرید و فرمانبردار جهل و ظلم و جنایت نمی شدیم. اگر صغیر نبودیم نسل بعد از نسل مطیع و فرمانبردار نبودیم و برای آب و نان خویش صغیروار چشم به عنایت فرمانروایان جانی و غارتگر می دوختیم.

«هر که نان از عمل خویش خورد منت حاتم طایی نبرد»

آیا تاکنون از این امت اسلامی همیشه در صحنه جز عدم رضایت دربارهٔ گرانی و کمبود آب و نان و مسکن و مسائل دیگری مربوط به «شکم»، هیچ اعتراض و حرکتی در غصب حقوق سیاسی و معنوی خویش مشاهده شده است؟

می گویند رژیم حاکم خونخوار و آدمکش است. در کجای دنیا مردم کشوری بدون جانبازی و فداکاری و پرداخت «بهای» آزاد اندیشیدن و آزاد زندگی کردن و نان از عمل خود خوردن، در گسستن زنجیرهای اسارت و بردگی توفیق یافته اند؟

«هر ملتی که به علت عدم بلوغ فکری و فرهنگی قادر به در دست گرفتن سرنوشت خویش نباشد آن ملت عملاً صغیر و فرمانبردار است. یک جامعه صغیر و اسیر نظام دیکتاتوری عملاً از صورت یک جامعه فکر کننده و تصمیم گیرنده به صورت یک جامعه مطیع و فرمانبردار در می آید و چه تحصیلکردگان و چه بیسوادان آن، آلات و ابزاری بی اختیار در دست حکومتهای خود کامه می شوند. اما ملتی که به رشد مطلوب و بلوغ فکری و فرهنگی رسیده باشد، نه زیر بار دیکتاتوری «شاهنشاهی» می رود نه زیر بار دیکتاتوری «ولایت فقیه» و نه صغیروار در انتظار تقدیر و چشم براه حکومتی است که «قیم وار» به او آب و نان و فرهنگ و بهداشت و «آزادی» و بهشت موعود بدهد. وقتی حکومتی به صورت قدرت مطلقه زمام مملکتی را در دست گیرد جای مالک (ملت) با مملوک (حکومت) عوض می شود. وقتی همه چیز مردم در دست حکومت بود ملت عمله و مزدور و مطیع و فرمانبردار حکومت است. (نقل از صفحه ۴۸ - مانیفست فرهنگی - سیاسی جامعه معلمان ایران - تحت عنوان: دولت خدمتگزار یک ملت بالغ و فرمانروای یک ملت نابالغ است.)»

لازمه «ملت» شدن «ما» شدن است. مشخصه یک «ملت» تنها زبان و آداب و رسوم و سنت های مشترک نیست. بلکه «ملت» به ساکنین سرزمینی اطلاق می شود که همه افراد آن در کلیه مسائل زندگی از جمله مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منافع و همکاری مشترک داشته باشند. این اشتراک منافع نیز فقط از طریق اتحاد و همکاری و همیاری و شرکت آنها در سرنوشت کشور تأمین می گردد.

در جامعه فاقد وجدان و روحیه اجتماعی که افراد پراکنده آن هر یک به دنبال تأمین منافع شخصی و خانوادگی خویش است، نه تنها منافع اجتماعی مشترک وجود ندارد، بلکه هر کس به فراخور زور و پول خود برای تأمین منافع شخصی به حقوق دیگران دست اندازی می کند.

«ملت» و هم «وطنی» در برگیرنده تعهدات و علائق جدی اجتماعی و اخلاقی و عواطف انسانی و همدلی و همیاری و تعاون و... نسبت به یکدیگر است. عدم انجام این تعهدات، کلمات «ملت» و هم «وطن» را بوج و بی محتوا می سازد.

آیا در این هجده ساله در خارج کشور چه رابطه انسانی، اجتماعی، اخلاقی و عاطفی در بین ایرانیها وجود داشته است؟ کدام هم «وطنی» بداد هم «وطن» دیگری رسیده است؟ کدامیک از «من»ها مرهمی بر زخم دهها هزار ایرانی سرگردان و بیکار و تهی دست گذاشته است؟ کدام سازمانی برای کمکهای ضروری به هم «وطنان» تشکیل شده است؟ کدامیک از ثروتمندان ایرانی گرهی از مشکلات مالی، تحصیلی، خانوادگی ایرانیان تهی دست و هزاران فرزندان من و تو که در اثر فقر و استیصال به سقوط اخلاقی کشانده شده اند باز کرده است؟ چه رابطه اجتماعی و عاطفی (جز یک مشت شعار توخالی) بین ایرانیهای داخل و خارج از کشور وجود دارد؟

در همان تاریخ که زلزله هزاران نفر به اصطلاح «هم وطن» من و تو را در اردبیل در سینه خاک مدفون کرده بود و صدها هزار زن و مرد و کودک محاصره شده در برف و سرمای ۳۰ درجه زیر صفر را بی خانمان ساخته بود، من و تو «هم وطن» بجای اعلام عزاداری و تشکیل کمیته های فوری برای جمع آوری کمکهای مالی، مشغول رقص و پایکوبی و ساز و آواز و میگساری در صدها مجالسی که به نام ایام عید نوروز برپا کرده بودند سرگرم بودیم و انگار نه انگار که چنین مصیبت عظیمی برای هم «وطنانمان!» رخ داده است. اگر فقط در اجتماعات گسترده سیزده به درها که خوشگذرانیهای خود را به پای «حفظ سنت» و مبارزه با رژیم! گذاشته ایم هر یک برای حفظ سنت واجب تری چند دلار برای از بخت برگشتگان جان به در برده از زلزله می پرداختیم سر به میلیونها دلار می زد. کجای من و تو

به هم «وطن» و «ملت» شباهت دارد که نام خود را «هموطن» و «ملت» گذاشته ایم؟ پس از آن مصیبت عظیم، زلزله وحشتناک دیگری در خراسان (بیرجند و قائن) مردم را به خاک و خون و این دوشهر را به ویرانی کشید. باز هم من و تو هم «وطن» خارج از کشور به روی مبارک خود نیاوردیم، اما تا دلتان بخواهد اعلامیه و بیانیه برای اظهار «همدردی» صادر کردیم زیرا من و تو برای خودنمایی و اثبات حضور در صحنه مبارزه به هر ریسمانی خود را می آویزیم. چه زلزله ای رخ بدهد چه کسی را ترور کنند و چه نویسنده ای مانند اسلام کاظمیه، از شدت فقر و استیصال خودکشی کند. اسلام کاظمیه در همه سالهایی که با فقر و بدبختی دست و پنجه نرم می کرد هیچکس به سراغش نرفت اما همین که خودکشی کرد همه مرثیه خوان او شدند و به صدور اعلامیه مبادرت نمودند.

ثروتمندان امریکا تاکنون ۲۷ هزار بنیاد با میلیاردها دلار برای کمک به علم و تحقیق و فرهنگ و هنر و دانشگاه و بیمارستان و کتابخانه و غیره و غیره تاسیس کرده اند اما ثروتمندان ما چه در داخل و چه در خارج در قبال این همه درد و رنج و محرومیت مردم ککشان هم نمیگذرد. روزنامه واشنگتن پست مورخ ۲۶ آوریل ۹۷ می نویسد «آقای یوجین لانگ که بورسهای تحصیلی در اختیار دانشجویان بی بضاعت می گذارد اخیراً مبلغ ۳۰ میلیون دلار به کالج «سوارتور» هدیه کرده است. او بنیادی نیز برای این گونه کمکها به نام «من رویایی دارم» تاسیس کرده است. ننگ بر این همه ثروتمند ایرانی که به هرچه به مفهوم انسانیت و شرف و اخلاق و عاطفه است پشت کرده اند. (به استثنای افرادی محدود که با برخورداری از عواطف انسانی آنچه از دستشان برآمده کوتاهی نکرده اند.)

ملت قهرمان!! - ملت قهرمان لقبی است که نظامهای خودکامه برای مردم ایران تعیین کرده اند. نظامهایی که در عمل از «ملت» شدن مردم یعنی تشکل و اتحاد آنها برای شرکت در سرنوشت خویش بشدت جلوگیری می کنند. وقتی مردم پراکنده یک کشور برای حفظ منافع مادی و معنوی مشترک خویش متحد و «ملت» شدند، دیگر نظامی به نام نظام استبدادی وجود نخواهد داشت؛ زیرا وجود یکی نفی دیگری است مانند آب و آتش. از نظر یک نظام خودکامه ملت قهرمان مجموعه افراد متفرق و پراکنده ایست که مطیع و فرمانبردار باشند و برای دریافت جیره ناچیز خود از کل ثروت غصب شده خویش شبانه روز به رهبر و ولینعمت خویش دعا کنند. اگر چنین نکنند به قیام کنندگان علیه حکومت قانونی و نظم و امنیت عمومی متهم خواهند شد.

امت بجای ملت - نظام ولایت فقیه رسماً و علناً بر روی کلمه «ملت» خط بطلان کشیده است. آقای خمینی با صدور یکی دیگر از مهمترین فرمانهای الهی، مخالفت صریح و علنی خود را با «ملت» به شرح زیر اعلام نمود:

«آنها که می گویند ما ملت می خواهیم آنها مقابل اسلام ایستاده اند. افراد ملی به درد ما نمی خورند. افراد مسلم به درد ما می خورند. اسلام با ملیت مخالف است. معنی ملیت آنستکه ما ملت را می خواهیم و اسلام نمی خواهیم - کیهان مورخ ۱۶ آذرماه ۱۳۵۹».

این فرمان الهی با خلع ید حاکمیت و مالکیت از «ملت» ایران هر دو آن را به «ولی فقیه» تفویض کرد، زیرا «ملت» خود را صاحب مملکت و حاکمیت آن را از آن خود می داند. اما چون امت مادام العمر صغیر است و توانایی اداره زندگی و مایملک خود را ندارد به حکم خدا، عنان زندگی و مایملک او در اختیار ولایت فقیه قرار می گیرد. به موجب این فرمان الهی سلب اختیار از مردم صغیر و لزوم اطاعت محض آنها از ولی فقیه بصورت قانون اساسی نظام ولایت فقیه تنظیم و منتشر گشت. گرچه کارگردانان نظام ولایت فقیه از راه خدعه و فریب با پیچیدن کلمه «امت» در لفافه «ملت» در سالهای اخیر از کلمه «ملت» در حرف استفاده می کنند، ولی در عمل در تمام طول ۱۸ ساله حکومت خویش مجری همان فرمان الهی آیت الله خمینی اند از جمله در تاتر انتخاباتی، نظام بجای مردم صغیر، کاندیداهای انتخاباتی را خود تعیین می کند و سپس به امت فرمان می دهد که به آنها رای دهید.

تک روی و تعصبهای مکتبی و مسلکی،

مهمترین مانع اتحاد و تشکل من و تو است

روحیه تک روی فردی و گروهی که همان روحیه دیکتاتوری و خود بزرگ بینی است، مهمترین سد و مانع اتحاد و «ما» شدن من و تو است. بعلاوه تک روی و پراکندگی افراد جامعه، بقای نظامهای استبدادی را تثبیت می کند. نظامهایی که در مکتب «تریتی» آنها آموزش یافته ایم و به روحیه تک روی (دیکتاتوری) خو گرفته ایم. آیا این همه سازمانهای بی محتوا و اکثراً تک نفره که همچنان برای فرونشاندن آتش شهوت جاه طلبی های خویش مانند قارچ با نامهای جدید سبز می شوند تا این همه مجله و روزنامه و اعلامیه و رادیو تلویزیون و غیره و غیره حاصل همان تک رویهای زیان آور نیست؟ رونق بازار بت پرستی و بت تراشی نیز دلیل تمایل باطنی افراد جامعه به دنباله روی و حمایت از قلدر ظالم و زورگوست. بهمین دلیل است که نظامهای خودکامه و خمینی و خمینی ها در کشور من و تو

گُل می کنند و مورد حمایت فردپرستان، با هر مکتب و مسلکی، فرار می گیرند. روحیه تک روی فردی و گروهی بزرگترین دشمن اتحاد من و تو و بهترین دوست همیشگی و باوفای نظامهای خودکامه است. همین روحیه تک روی است که تاکنون نگذاشته و در آینده نخواهد گذاشت من و تو برای رهایی از اسارت و بردگی متحد شویم. همه بردگان تک رودیروز در کشورهای استبدادی، فقط با خوردن داروی شفا بخش اتحاد و تشکل پیروز شدند و سرنوشت خود را به دست گرفتند.

تمایل جامعه به بت پرستی و بت تراشی یکی از مخرب ترین و خطرناکترین آثار زهر آگین استبداد کهن در ایران است. این بدان معنی است که اکثر شعاردهندگان آزادی و دموکراسی دانسته یا ندانسته به پیروی از بت و قلدری معتاد شده اند. این همان اعتیادی است که روشنفکران و تحصیلکردگان چپ و راست و میانه روی که به دلیل فقدان آزادی به مخالفت علیه شاه برخاسته بودند به حمایت و فرمان برداری از خمینی کشانید و همه آنها برای دست یابی به آزادی چشم به کرامات بت «اعظم» دوخته بودند.

بزرگترین اهانت به مقام انسانی وعده آزادی «دادن» است. آزاد زیستن جزو خلقت و سرشت آدمی و موهبتی است برای تمام موجودات زنده در کره زمین است. آزادی را میتوان سلب کرد و یا به بند کشید اما آزادی بخشیدنی نیست. از پرنده ای در قفس سلب آزادی شده است اما همه پرندهگان آزادی کامل دارند. جوامع مبارزه بشری نیز با نیروی اتحاد آزادی به بند کشیده خود را آزاد می کنند. آزادی مرحمتی آیت الله یعنی آزادی کامل او و پیروانش در به بند کشیدن آزادی مردم و غصب حقوق مادی و معنوی آنها و زجر و شکنجه و قتل و جنایت که ۱۸ سالست همچنان ادامه دارد. برای اثبات این که «آزادی» به علت تمایل جامعه به بت پرستی و بت تراشی در ایران غریب و تنها و بی پشتوانه است تاریخ را ورق بزنیم.

۱- در انقلاب مشروطیت به استثنای یکی دو مجلس واقعی و مردمی آنها با دست به گریبان بودن با مخالفتها و تشنجات شدید این آزمایش تاریخی یعنی دفاع از آزادی دوامی نیافت و مجالس بعدی بصورت ارگانها و مهره های نظامهای استبدادی درآمدند. اگر بخواهیم مانند همیشه به این عذر و بهانه متوسل شویم که نظامهای استبدادی مقصود نه مردم، این سوال مطرح خواهد شد که چرا وقتی پای منافع شخصی در میان است تا پای جان می رویم اما برای سلب آزادی دیکتاتوری را دراز می کنیم؟

حتی در دوران نخست وزیری دکتر مصدق تمایل بسیاری از اطرافیان و همکاران او بجای اظهار عقیده در مسائل مملکتی اطاعت و فرمانبرداری بود.

۲- در تظاهرات و راهپیماییهای انقلاب ۲۲ بهمن گرچه شعار اصلی «آزادی» بود اما هیچگاه این آزادی پای بعرضه وجود نگذاشت زیرا آن سیل عظیم جمعیت چه بیسواد و چه باسواد، اطاعت و فرمانبرداری از «آیت الله» را با جان و دل پذیرفتند که این هم نفسی آزادی و هم بت پرستی است.

۳- حزب توده بعلت اطاعت و فرمانبرداری اعضای آن از دستورات حزبی، که مرکز فرماندهی آن نیز مسکو بود بصورت بزرگترین و پردوام ترین حزب در ایران درآمد اما تاکنون هیچ حزب و سازمانی بر اساس اصول حزبی و آزادی و دموکراسی در ایران پایه گذاری نشده است و چنین سازمانهایی هنوز پای نگرفته گرفتار تشنج و هرج و مرج و چند دستگی و بالاخره انحلال شده اند. گرچه یکی از عوامل را می توان عقب ماندگی جامعه دانست اما مردم کشور پهناور و فقیر هند که به دموکراسی دست یافتند عقب مانده تر از مردم ایران بودند متها در آنجا روشنفکران و تحصیلکردگان خادم مردم بودند و در این جا این قشر عظیم یا خادم استبدادند و یا مبتلا به بیماری بت پرستی و یا گوشه نشینی و بیرون کشیدن گلیم خود از آب.

یکی از عوامل اصلی تفرقه و جدایی من و تو تعصیبات مکتبی و مسلکی است زیرا هر گروهی برای به کرسی نشاندن ایدئولوژی و تحمیل عقاید خویش به دیگران، ساز اختصاصی خود را می زند. در یکی از تظاهرات ایرانیها در یک کشور اروپایی که گروههای متعددی با هدفی واحد در آن شرکت کرده بودند، هر گروهی با جدا کردن صف خود از دیگری به چشم دشمن به دیگران می نگریست و با بلند کردن صدای خویش مانع بگوش رسیدن صدای دیگران می شد. حتی گروهی با پرچم اختراعی استقلال طلبانه خویش شعار جدایی از ایران سر داده بودند. این گروهها بجای جلب توجه عابرین به اتحاد و شعار واحد خویش، اختلاف و چند دستگی خویش را در معرض نمایش گذارده بودند و با پافشاری در خودنمایی، هدف اصلی از این تظاهرات را فراموش کرده بودند و تنها حضور و دخالت پلیس و قوای انتظامی مانع برخورد و بجان هم افتادن این گروهها گردید. قطعاً ناظران و گزارش دهندگان نظام ولایت فقیه از این همه جداییها و اختلافها از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند.

در شرایط کنونی مملکت فقط یک نیروی واحد متشکل مافوق تمایلات مکتبی و دسته بندیهای سیاسی با شعار و پرچم واحد (بدون قصد تحمیل عقیده یکی بر دیگری) در نبرد با جهل و ظلم و جنایت پیروز خواهد شد. این تجربه گرانبهای است که من و تواز دوران انقلاب آموخته ایم.

جامعه معلمان ایران در طول شصت و سه سال حیات پر نشیب و فراز خویش فقط با استفاده از این راه و روش، در شکل یکپارچه معلمان سراسر کشور با مکاتب فکری مختلف توفیق یافت و با پشتوانه چنین نیروی واحدی توانست به پیروزیهای درخشان در مبارزات خویش دست یابد.

باز هم ذکر مصیبت؟ - طرح این مسائل برای ادامه ذکر مصیبت نیست که ۱۸ سالست خود را با آن سرگرم کرده ایم بلکه برای اینست که بخود آیم و با بیدار کردن وجدانهای خواب آلودمان، با الهام از فداکاریها و جانبازیهای ملل آزاد شده از بند اسارت و بردگی و توسل به غیرت و شرف خود و آنچه بنام «آدمیت» است با شکل و اتحاد یکپارچه خود بصورت زائران کعبه وطن با هدف و پرچمی واحد به پیش رویم.

ما، یعنی (نیروی متشکل و سازمان یافته)، منجی و سرنوشت ساز من و تو است.
 ما منجی و سرنوشت ساز من و تو است. اما من تنهای بی پناه همواره محکوم به اطاعت و فرمانبرداری از فرمانروایان ظالم است

ما کانون شجاعت و شهامت و فداکاری است. اما من تنها همواره دست به گریبان ترس و وحشت و اضطراب است.

ما نیروی خلاق و سازنده و آباد کننده است. اما من تنها جیره خوار بتهای داخلی و خارجی است

ما کانون عشق و ایمان و همیاری و همدلی و تعاون و محبت است. اما من تنها در اثر فشار محرومیتها، کانون عقده و کینه و عداوت است.

ما مالک یکی از غنی ترین کشورهای جهان و عظیمترین ثروتهای معنوی و مغزهای سازنده است مغزهای فراری از استبداد که می درخشند و چراغ سعادت بیگانگان را روشن می کنند.

ما دشمنیها، تنگ نظریها، کینهها، عقدهها را به همکاری و همیاری و مودت و محبت - جداییها و تفرقه اندازیهای خانمان برانداز را به شکل و اتحاد سازنده و آباد کننده - لابلایگریها، بی بند و باریها و تنبلیها را به نظم و دیسیپلین اجتماعی و اخلاقی کار و کوشش دسته جمعی تبدیل می کن.

ما دودلیها، ترس و وحشتهای بازدارنده از دخول در میدان مبارزات سرنوشت ساز را به عزم راسخ توام با شجاعت و شهامت - روحیه یاس و ناامیدی را به روحیه امید و تحرک و

سازنده مبدل می سازد.

ها عصیان و عنان گسیختگی سیل آسا و احساسات کاذب مخرب را به تبعیت از عقل و منطق و دانش - روحیه دنباله روی و بت تراشی و بت پرستی را به روحیه اتکاء به نفس و استقلال روحی و اعتماد به نیروی متشکل و سرنوشت ساز مردم - خودخواهیها، بزرگی بینی ها، منم منم زدن های جاهلانه و غرور کاذب را (که همه اینها آثار شوم تنهایی و تک روی است) - به روحیه تواضع و اعتقاد به پیروی از تصمیمات دسته جمعی... تبدیل می کند.

مادام که من و تو به جای اتحاد در مقابل هم ایستاده ایم آسیب پذیریم، هم از نظر توانایی برای حفظ حقوقمان و هم از لحاظ انحراف به سوی فساد، اما با «ما» شدن در هر دو مورد مصونیت کامل بدست می آوریم.

ها کانونی است برای آگاهی از وظایف و تعهدات اخلاقی و اجتماعی خویش در قبال افراد جامعه و سرزمین خویش

ها تنها عاملی است برای انتقال از زندگی فردی به زندگی اجتماعی از طریق پرورش و تقویت وجدان اجتماعی خویش

ها مکتب و دانشگاهی است برای آموزش و درک و فهم و شناسایی ماهیت و معجزات آزادی و دموکراسی، پاکسازی خویش از جهل و خرافات و تعصب و ساده باوری و ساده اندیشی از طریق ارتقاء سطح فرهنگ و دانش و بینش اجتماعی، مبارزه جدی با صفات و عادات و اخلاق رذیله میراثهای نظامهای دیکتاتوری که جامعه را در طول یک قرن آنهم پس از دو انقلاب به چنین عقب ماندگی و سیه روزی کشانده اند.

«ها» نیرویی است برای ریشه کن کردن «سیستم استبدادی» نه رژیم استبدادی هدف اصلی «ما» سقوط رژیم خودکامه حاکم نیست که دیکتاتوری برود و دیکتاتور دیگر و یا بدترش جانشین او گردد.

این ابر سیاه استبداد که تنها امروز بر کشور من و توسایه نیفکنده است، بزرگترین مشکل من و تو نا آگاهی نسبت به تاریخ گذشته کشور خویش است تا بدان پایه که حتی تاریخ دوران حیات خود را هم نمی دانیم، در مدارس کشور ما هم بجای تاریخ خدمات «درخشان» نظام حاکم را تدریس می کنند. اگر تاریخ فجایع حمله اعراب به ایران و دوران حکومت خلفا و سلسله صفوی را مطالعه کرده بودیم هرگز چشم بسته بدام خمینی نمی افتادیم. نصرالله فلسفی مورخ فقید در کتابی که درباره شاه عباس «کبیر» نوشته چنین آورده است:

«شاه عباس که خود را کلب آستان علی می نامید و روی مهر رسمی او نیز همین عبارت حک شده بود و برای زیارت حضرت رضا پای پیاده از اصفهان به مشهد راه پیمایی کرده بود، یکدسته جلادانی داشت خون آشام که کار آنها خوردن گوشت خام مقصران بود که زنده زنده می خوردند و گناهکاران را از یکدیگر می ربودند. اول گوشهای آنها را با دندان قطع می کردند و بلع می نمودند و بعد اعضای بدن آنها را با دندان قطع می کردند و می بلعیدند. آنها مردانی قوی هیکل و کریه المنظر و طویل القامه بودند.»

این فقط امروز نیست که مردم اختیار لباس و پوشاک خود را ندارند بلکه دیروز هم از مردم حق انتخاب لباس سلب شده بود. مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات خود می نویسد:

«امر صادر شد که از اول فروردین ماه ۱۳۱۴ مردها کلاه فرنگی بر سر بگذارند و زنها نیز چادر ترک کنند... زنها لباس بلند پوشیدند و روسری برفکنند. پلیس دستور یافت روسری را از سر زنها بکشد و روسریها را پاره کند و اگر ارزشی داشت تصاحب. مدتی زد و خورد بین پلیس و زنها دوام داشت... روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت حالا این چطور است؟ گفتم فی الجمله از آفتاب و باران حفظ می کند اما آن کلاه که داشتم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند و گفتند آخر من می خواهم هم رنگ شویم که مسخره مان نکنند. گفتم البته مصلحتی در نظر گرفته اند در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره می کنند و تقلیدهای بی حکمت.»

پوشیدن یا نپوشیدن چادر و کلاه خود مسئله فرعی است. مسئله اصلی زور و اجبار است که یک روز به نام تجدد و ترقی خواهی با زور سرنیزه و پلیس چادر زنها و لباسهای مردها را پاره می کنند و پس از گذشت شصت سال از آن تاریخ، بنام حفظ حرمت اسلام، به زور سرنیزه پاسدار و بسیج چادر بر سر زنها می کنند و مردها را از پوشیدن لباسهای ممنوعه بر حذر می دارند، در حالی که در این مدت طولانی چهره دنیا بکلی دگرگون شده است مسئله اصلی محکمت من و توهنوز چادر زنها و لباس مردهاست و بهمین دلایل است که همه از پل گذشتند و من و توهنوز اندر خم یک کوچه ایم.

«من» های تنهایی که امید و آرزوهایشان به باد می رود - در میان من های تنهای خارج از کشور افراد گمنام و با ایمان و آماده برای فداکاری، بسیارند اما فقدان «ما» و مرکزی به منظور جلب همکاری اجتماعی آنها و آشنا ساختن این ناآشنایان مبارز با یکدیگر، موجب ناامیدی و سرگردانی و بهدر رفتن آرزوها و نیروهای این منهای تنهای

گمنام و ناشناس است.

اگر در داخل کشور این گونه مبارزان تنها با دل به دریا زدن و تک تک به میدان رفتن، هدف تیر شکارچیان نظام ولایت فقیه می شوند و یا در زندانهای شکنجه وحشت می پوسند و یا بعزت عدم امکان تلاشهای سیاسی به کنج عزلت می خزند اما در خارج از کشور برای «ما» شدن چنین موانعی وجود ندارد. خلاق این «ما» من و توئیم و این نور امید را باید من و تو با فشردن دستهای یکدیگر و بستن پیمان اتحاد به دلهای یکدیگر بتابانیم. زیرا همه روزنه های نور و روشنایی را بروی من و تو تنها و بی پناه بسته اند. چه غرب و چه شرق. آنها قرنهایست که با حمایت نهان و آشکار از ستمگران حاکم، دنیای جهان سومی ها را تاریک کرده اند تا با غارت ثروت و دسترنج من و تو در ظلمات شب، دنیای خویش را نورانی و روشن کنند. نه تنها من و تو بلکه همه موجودات دنیا با اتحاد و پیوستگی پای بعرصه حیات می گذارند. آب که منبع حیاتی همه موجودات کره زمین است از اتحاد اکسیژن و هیدروژن بوجود آمده است. نهرها و رودخانه ها حاصل اتحاد قطرات باران است. آزادی و دموکراسی ثمره اتحاد انسانهای متفکر و مبارز است. انسانهایی که برای رهایی بشریت از بردگی و اسارت از جان خویش گذشتند.

استبداد دشمن آزادی انسانهاست چه استبداد سلطنتی، چه استبداد مذهبی، چه استبداد حزبی، و چه استبداد «جمهوری!» که همه سگهای زرد برادر شغالها یند.

وطن چشم تنگان دنیا دار و وطن من و تو

گفت چشم تنک دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

چشم تنگان دنیا دار برای انتقال آن قسمت از «وطن» خویش که در ایران جای گذاشته اند همواره در تلاشند. می روند و می آیند و رشوه می دهند. به هر خفت خواری گردن می نهند و یا بدون کوچکترین اعتناء به سرنوشت و سیه روزیهای مردم، با همکاری و تجارت و داد و ستد با رژیم بر روی زخمهای عمیق مردم نمک می پاشند.

اما وطن من و تو قابل انتقال به خارج از کشور نیست. وطن من و تو آن سرزمین و خاک مقدسی است که خاطرات یک عمر خویش را در آن جا گذاشته ایم. سرزمینی که بجای چسبیدن بخاک آن و پاسداری و حمایتش در موقع خطر رهاش کردیم و گریختیم که هیچ وطنخواهی در سراسر جهان چنین نکرده و نمی کند.

ثروت من و تو چاههای نفت نیست که بجای آن که عایدات آن فاتق نانمان شود قاتل جانمان شده است.

ثروت من و تو همه تجربیات و آموخته‌ها «من»‌ها و «تو»‌هاست که بجای آنکه این گنجینه معنوی در راه هدایت جامعه و سازندگی و آبادی به کار رود، در حال به هدر رفتن و نابود شدن است. آلمان ویران شده و از هستی ساقط شده پس از جنگ جهانی دوم را همین ثروت معنوی به یکی از مهمترین کشورهای صنعتی جهان تبدیل کرده است.

ثروت من و تو انسانهای فداکار و آگاه و با شهامت و متفکران و دانشمندان سازنده و آباد کننده برخوردار از استقلال روحی و شرافت و شهامت انسانی اند که نظامهای خودکامه همواره تیشه به ریشه این ذخائر ملی می‌زند.

باید تا هنوز در خاک غربت نیوسیده ایم سرزمین بیگانه را که چون زندانی همواره روح و جان و جسم «دیده بصیرت» دارندگان را (نه آنها که در خارج جا خوش کرده اند) عذاب میدهد رها کنیم که یک وجب خاک کشورمان به همه دنیا برتری دارد. نه تنها تنها رفتن و به ستم پیشگان تسلیم شدن بلکه به صورت یک نیروی متشکل سازمان یافته دسته جمعی.

نظام ولایت فقیه یکی از ضعیفترین و متزلزلترین نظامها در جهان است - نظام ولایت فقیه یکی از ضعیفترین و متزلزلترین نظامها در جهان است. آیا این همه اعدامها، ترورها، سر به نیست کردنها، زندانهای انباشته از زندانیان سیاسی خود دلیل بر ضعف و ترس و وحشت رژیم نیست؟ یک رژیم طبیعی و با ثبات چه نیازی به صدها هزار مزدور مسلح حافظ خویش بنام پاسدار و حزب الله و بسیج و غیره و غیره دارد؟ با وجود ارتش و پلیس و نیروی انتظامی این همه مزدورانی که بجان مردم انداخته اند و بخشی عظیم از بودجه کشور را می‌بلعد برای چیست؟ آیا ترس و وحشت اضطراب رژیم از تجمع عده‌ای محدود و یا اعلامیه گروهی از نویسندگان دلیل تزلزل و ناپایداری او نیست؟ آیا این انقلابی که در دو دهه گذشته بوقوع پیوسته تا کسی باید ادامه یابد؟ انحلال این سازمانهای عظیم به اصطلاح انقلابی و اشتغال صدها هزار جوانان مزاحم مردم و بیکار سربار جامعه بکارهای سازندگی و آبادانی و صرف بودجه عظیم این نهادهای مخرب در مسائل ضروری مردم عظیمترین تحولات را در اقتصاد مملکت و رفاه ملت بوجود خواهد آورد.

انحلال این سازمانها باید در راس برنامه‌های مبارزاتی «ما» پس از بوجود آمدن آن قرار گیرد. همه این بنیادها و سازمانهایی که بخش عظیم از بودجه کشور را می‌بلعد بخاطر آنست که «ما» بوجود نیاید زیرا وجود «ما» یعنی نفی نظام فقها. بنا بر این دشمن واقعی و اصلی من و تو خودمانیم که تاکنون به ما شدن تن در نداده ایم وقتی من و تو «ما» شدیم این

مای «خارج کشور روحیه امید و مبارزه را در داخل و خارج کشور زنده می کند و برای یک همکاری سرنوشت ساز دیوار داخل و خارج کشور فرو می ریزد. مگر راه دیگری بجز «ما» شدن برای نجات من و تو از اسارت وجود دارد؟

تا از حاشیه به متن منتقل نشویم امکان «ما» شدن وجود ندارد.

برای «ما» شدن باید از حاشیه به متن منتقل شویم و بجای بازی در نقش سیاهی لشکر در قاتر دیگران و سینه زدن برای این و آن، دل خوش کردن به گزارشهای سازمان ملل و دیگر بنیادهای محافل حقوق بشر، چشم دوختن به پارلمان اروپا، صدور اعلامیه له و علیه محافل خارجی، شادیهای زود گذر برای اعمال بعضی کشورها علیه رژیم و... کارگردان و صحنه ساز زندگی و سرنوشت خود شویم و همه همت و تلاش و توان خویش را برای حل مشکلات موجود با دست خودمان بکار بندیم. زیرا مانورهای سیاسی غرب برای باج گیری و غارت بیشتر ثروت من و تو است. باید من و تو هر چه در توان داریم در طبق اخلاص برای تحقق یک جنبش سرنوشت ساز به «ما»ئی که از وحدت من و تو بوجود خواهد آمد تقدیم کنیم.

خلاقیت، ابتکار، سازندگی، شجاعت، فداکاری، صداقت، پاکدامنی، آزاداندیشی، و سایر استعدادها و تواناییهای من و تو وقتی زنده می شوند که من و تو «ما» شویم. تنها کوتاه نظران ساده لوحند که تصور می کنند اگر در ما «حل» شوند شخصیت کاذبی که برای خود ساخته اند از دست خواهند داد.

شخصیت و استعدادهاى فرد در دامان نیروی متشکل اجتماعی سازمان یافته پرورش می یابد. گاندیها، نهروها، ماندلاها و همه رهبران حقیقی محبوب جهان شخصیت اجتماعی و شهرت و تجربیات و روحیه فداکاری و آزاداندیشی را از سازمانهای سیاسی که عضو آنها بودند کسب کردند.

یک سازمان اصیل سیاسی، خلاق تمام صفات عالیه و تواناییهای اعضای خویش است. در دنیای کنونی همه افراد مبارز سیاسی معروف چه متعصب و تندرو و چه آزاداندیش و منطقی، متکی به سازمان متشکل خویشند و اگر هر یک از آنها در صحنه مبارزه جان خویش را از دست بدهند آب از آب تکان نمی خورد زیرا سربازان آماده دیگری جای او را می گیرند.

بسیاری از شخصیتهای سیاسی و فرهنگی و ادبی و هنری در دامان حزب توده پرورش یافته و با استفاده از امکانات آن حزب از جمله امکانات تبلیغاتی به شهرت رسیدند. بدون

استفاده از نیروی حزبی افرادی گمنام در جامعه بودند. افسوس که سران این حزب با اطاعت و فرمانبرداری از شوروی آرزوها و آمال دهها هزار از زنان و مردان و جوانان شیفته تحولات اساسی در کشور را که زندگی و ایمان و وقت خود را برای نیل به اهداف خویش سرمایه گذاری کرده بودند، بر باد داد.

حرف آخر - وقتی من و تو «ما» شدیم دیگر صحبت از مال من و تو مطرح نیست زیرا منافع من و تو فقط از طریق تامین منافع جامعه حاصل می شود.

وقتی من و تو «ما» شدیم درد و رنج من درد و رنج تو است. خانه خرابی من خانه خرابی تو است. سعادت و رفاه من سعادت و رفاه تو است. با چنین اتحادی است که این دو بیت سعدی مصداق پیدا می کند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار نماند دگر عضوها را قرار
روحیه انسانی و عاطفی بر جامعه ای حکومت میکند که در آن جامعه روحیه و وجدان اجتماعی جایگزین روحیه فردی شود. برخورداری از این نعمت بزرگ نیز فقط از طریق «ما» شدن امکان پذیر است.

وقتی در رنج و مصائب و رفاه و سعادت یکدیگر شریک شدیم به نیروی سرنوشت سازی دست خواهیم یافت که حامی منافع مادی و معنوی فرد فرد جامعه است. اینست راه اصولی که من و تو را بسوی آزادی و دموکراسی و استقلال و صنعتی شدن هدایت می کند، نه شعار براندازی و رجزخوانی و دیگر انواع و اقسام سیاست بازیها. زیرا:

«دو صد گفته چون نیم کردار نیست»

باید برای همیشه این اصل مسلم را بخاطر بسپاریم که: خواستن توانستن نیست مگر آن که با یکپارچه کردن همه تواناییهای مادی و معنوی فردی خویش، نیروی لازم را برای در دست گرفتن سرنوشت خویش به دست آوریم. لازمه رهایی از بردگی و اسارت شجاعت و شهامت و بذل مال و جان است. باید شهامت و صفا و صداقت و همیاری و همکاری را در مکتب یک تشکیلات اصیل «فرهنگی - سیاسی» «ما» بیاموزیم. باید از چهار دیواری اطاقها و سالنهای سخنرانیها و سمینارها خارج شویم و به میدان عمل پای گذاریم.

آری به اتحاد جهان می توان گرفت.

مسائل روزگار ما

دورنمای تغییر در خاورمیانه

نگاهی به تحول ۵۰ ساله در منطقه و آینده‌ای که در انتظار آن است

نویسنده ویلیام بی. کواند (فشرده از فصلنامه «میدل ایست جورنال»)

ظرف ۵۰ سال گذشته منطقه خاورمیانه دستخوش تغییرات عظیمی بوده است. ۵۰ سال قبل هنوز بخش عمده‌ای از این منطقه زیر سیطره امپراطوری عثمانی قرار داشت. پس از فروپاشیدن آن امپراطوری تا چندی قدرتهای استعماری وقت بویژه فرانسه و انگلستان سطله خود را بر کشورهای منطقه گسترده و این خود به جنبشهای ملی‌گرای و استقلال‌طلبی دامن زد. ظرف دهه‌های بعدی جغرافیای سیاسی منطقه بکلی دگرگون شد و چندین کشور مستقل از جمله اسرائیل پدید آمدند و به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شدند. مردم این کشورها در دوران پس از رفع استعمار در کشاکش میان سنت و تجدد گرفتار شدند.

دو عامل بزرگ این کشورها را از پیشرفت اقتصادی و تحول آرام به سوی دموکراسی و حکومت قانون بازداشت. نخست آن که رهبرانی که با استفاده از احساسات میهنی و ملیت‌خواهی ساکنان به قدرت رسیده بودند، جز در طریق خودکامگی و چپاول و حیف و میل ثروتهای ملی قدم برنداشتند، دیگر این که قدرتهای استعماری با وجود وا گذاشتن ظاهری امور این کشورها به خودشان، همچنان به دخالتهای خود در منطقه ادامه دادند. آنها با ایجاد مرزهای مصنوعی میان کشورهای نوپا، تخم‌جنگها و کشمکشهای آینده در این خطه را افشاندند و توانستند همچنان بهره‌کشیهای خود را در اشکال جدید در تمامی منطقه ادامه دهند.

در این کشورها، از مصر و سوریه و اردن گرفته تا ایران و عراق و عربستان سعودی منافع و مصالح ملی همواره بازیچه هوسرانیها، سودجوییها، قدرت‌طلبیها و بلندپروازیهای فرمانروایان غیرمنتخب قرار داشته است. یکی از بارزترین مثالهایی که در این زمینه می‌توان ارائه داد اوضاع و احوال ناظر بر جنگ ایران و عراق در سالهای دهه ۱۹۸۰ است.

با آن که این جنگ با تجاوز نیروهای عراقی به خاک ایران آغاز گردید، ولی مسئولیت ادامه جنگ بعد از سال ۱۹۸۲ که نیروهای ایرانی توانستند نیروهای مهاجم را از کشور بیرون برانند متوجه آیت الله روح الله خمینی است که انتقامجویی شخصی و جاه طلبی سیاسی را بر منافع مردم و کشور خود ترجیح داد. بعد از آن تاریخ صدها هزار تن دیگر از ایرانیها و عراقیها به خاطر سرسختی و عدم ائتلاف این مرد سالخورده به خاک هلاک افتادند

در این میان پرسشی که مطرح می شود نقش کشورهای غربی است. قدرتهای غربی چنانچه حسن نیتی داشته باشند می توانند از طریق کمکهای موثر اقتصادی و فنی و خودداری از مداخلات ناروا در امور داخلی کشورهای منطقه، به تحول تدریجی اوضاع در جهت مردم سالاری، و کشمکشهای موجود و استقرار یک نظم عادلانه تر و انسانی تر در منطقه مدد رسانند.

پیش بینی آینده ای که در انتظار خاورمیانه است کار آسانی نیست. حالتی از عدم اطمینان بر تمامی مرزهای این منطقه سایه افکنده است. در برابر این عدم اطمینان، مردم منطقه باید با دیدی متفاوت از گذشته به آینده نظر داشته باشند. آنچه که در این میان جنبه اساسی و کانونی دارد، استقرار حکومتهای مسئول به توسعه اقتصادی مبتنی بر اصول صلح و عدالت است.

از میدل ایست جورنال
نویسنده حنا یوسف فرجی

سیاست ایران در آسیای مرکزی و قفقاز

سیاست کنونی ایران در برابر جمهوریهای نوینآباد آسیای مرکزی و آذربایجان و ارمنستان بر سه انگیزه استوار است. نخست انگیزه دفاعی، دوم انگیزه اقتصادی و سوم انگیزه مکتبی و عقیدتی.

انگیزه دفاعی: تحولات اخیر منطقه ای و بین المللی در پیچه های تازه ای را بر روی ایران به منظور گسترش نفوذ خود در فراسوی خلیج فارس و کشورهای عرب گشوده است. با از هم فروپاشیدن اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و پیدایش چندین جمهوری مستقل در آسیای مرکزی و قفقاز رژیم مستقر در تهران ناگزیر از طرح سیاست بلندمدت جدیدی

برای خود شده که از یکسو متوجه دفع خطر از جانب همسایگان جدید در شمال و از سوی دیگر بهره برداری اقتصادی و ایدئولوژیکی از فرصتی است که بدینگونه پدید آمده است. در وهله نخست قدرت مذهبی حاکم بر ایران نگران خطرات امنیتی است که ممکن است موجودیت رژیم را در معرض تهدید قرار دهد.

بارزترین نمونه این خطرات جنگ بین آذربایجان و ارمنه ظرف ۵ سال گذشته بر سر ناحیه قراباغ علیاست که به آوارگی بیش از یک میلیون نفر منجر گردید و طی آن، ایران را نیز در معرض هجوم آوارگان قرار داد. ایران تا به حال کوشیده است سیاست متعادلی در برابر جمهوریهای قفقاز داشته باشد و بی آن که یکی را بر دیگری ترجیح دهد منافع خود را در منطقه حفظ کند.

انگیزه اقتصادی: ایران خود را به عنوان یک پل طبیعی ارتباط میان کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و دنیای خارج می بیند. همچنین معتقد است که در زمینه بازرگانی نفت و گاز و مواد غذایی می تواند نقش مهمی در منطقه ایفا کند.

ایران برای وصول به هدفهای خود در این زمینه نخست کوشیده است که این کشورها را از طریق ایجاد شبکه ای از راههای شوسه و خطوط آهن با خود ارتباط دهد. خط آهن سرخس - و تاجان که ایران را به ترکمنستان وصل میکند و از آن طریق با دیگر کشورهای آسیای مرکزی مرتبط می سازد در سپتامبر ۹۶ به پایان می رسد. با تکمیل این خط ارتباطی کشورهای آسیای مرکزی خواهد توانست کالاهای خود را از طریق بنادر ایران در خلیج فارس به دیگر نقاط جهان صادر کنند. بیشتر این کشورها طی سالهای اخیر موافقت نامه هایی در زمینه حمل و نقل کالا از طریق خاک ایران با رژیم تهران امضاء کرده اند.

انگیزه های مکتبی و ایدئولوژیکی: فروپاشیدن اتحاد شوروی برای ایران فرصت مغتنمی به منظور رسوخ عقیدتی و تبلیغ اسلام از آن نوعی که رژیم ایران خود را پای بند به آن می داند فراهم آورد. در تعقیب این هدف، بلافاصله بعد از سقوط قدرت کمونیسم فعالیت فراوانی از طرف تهران با اعزام تعدادی مبلغین مذهبی به جمهوریهای نوپساده آسیای مرکزی و قفقاز و فعالیت در جهت انتشار و توزیع کتابها و جزوه های تبلیغاتی به عمل آمد ولی مقاومتی که در اکثر این کشورها در برابر این هجوم تبلیغاتی به ظهور رسید، زمامداران ایران را به اختیار روشهای احتیاط آمیزتری ناگزیر ساخت. در تشریح علل این مقاومت ابتدا باید خاطر نشان ساخت که اکثر این جمهوریها غیر از آذربایجان سنی مذهبند و بسختی ممکن است تصور کرد که یک دستگاه سیاسی مبتنی بر مبانی شیعه را به عنوان رهبر

و مقتدای خود بپذیرند. دیگر این که در اکثر جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز قدرت در دست عناصر پیشین کمونیست که میانه چندان با مذهب ندارند باقی مانده است و این خود به آماده کردن زمینه برای نفوذ سیاسی - مذهبی ایران در منطقه کمکی نمی کند. با وجود میراث فرهنگی قابل توجهی که ایران هنوز از کشورهای این منطقه از آن برخوردار است، رژیم تهران چنین تشخیص داده است که نمی تواند تکیه کار خود را بر تبلیغات مذهبی و عقیدتی بگذارد، به همین سبب توجه اساسی خود را در سالهای اخیر بر مسائل اقتصادی و بازرگانی متمرکز ساخته است.

پایداری رژیم اسلامی در ترکیه

طرح ژنرالها برای برکناری اربکان

ارتوگول اوزکوک، سردبیر روزنامه حریت معتقد است که حزب اسلام گرای رفاه به رهبری اربکان اگرچه رسماً قویترین حزب در کشور محسوب می شود، اما این تنها به این دلیل است که احزاب دیگر یکپارچه و منسجم نیستند. از این رو گروهی که در اقلیت قرار دارد، تلاش می کنند تا این کشور را تحت سیطره خود در آورند.

اربکان در صدد زور آزمایی است و به واسطه تفوق و برتری خود در دولت ائتلافی با خانم تانسوچیلر، سران ارتش را به مبارزه طلبیده است. دیدار رسمی وی از کشورهای اسلامی، حمایت آشکار از فرقه های ممنوعه اسلامی، اعمال نفوذ در نهادهای دولتی و سرانجام تقاضای ضمنی وی برای جایگزین کردن قوانین اسلامی به عنوان نظام حقوقی باعث شده که ژنرالها صبر و شکیبایی خود را از دست بدهند.

آنها از یک سال و نیم پیش، یعنی از زمان روی کار آمدن اربکان اقدامات او را با بی اعتمادی دنبال کرده اند و در اولین روز مارس وی را به شورای امنیت ملی که از سال ۱۹۶۱ به عنوان نهاد قانون اساسی فعالیت میکند، احضار کردند. این شورا که از تعداد مساوی نظامیان و غیرنظامیان تشکیل شده است، سرانجام با اکثریت آراء طرحی بیست ماده ای مبنی بر مخالفت با اسلامی کردن ترکیه را به تصویب رساند.

اربکان در پایان جلسه شورای امنیت ملی، از امضای طرح مزبور سر باز زد. جای تعجب نبود، زیرا در طرح ۲۰ ماده ای خواسته شده است که قوانین موجود در خصوص طریقه لباس

پوشیدن پابرجا و لباس پوشیدن به شیوه اسلام گرایان در ملاء عام همچنان ممنوع باشد. علاوه بر این طبق طرح مذکور، دولت موظف است تلاش کند که جهت گیری کشور به غرب به همان شکل سابق باقی بماند، آیین و مراسم مذهبی در خصوص عقد و نکاح جایگزین شیوه فعلی که در ادارات ثبت و احوال انجام می شود، نگردد، دوره های آموزش قرآن با قانون اساسی مطابقت داده شوند و اماکنی که اعضای فرقه های ممنوعه اسلامی در آنها با یکدیگر ملاقات می کردند، تعطیل شوند.

از فرار معلوم، چیلر اربکان را تهدید کرده بود که یا امضا کنید و یا از مقام خود کناره گیری کنید.

اربکان اجباراً، البته پس از جرو بحث شدیدی با خانم چیلر به امضای طرح تن درداد. در حالی که سیاستمداران در آنکارا درباره رد صریح درخواست عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا شکایت و اعتراض می کردند، نظامیان ترکیه همچنان در اندیشه اجرای طرحهای خود بودند: آنها در صدد سلب قدرت از اربکان هستند. ناظران بر این اعتقادند که برنامه ژنرالها را شناسایی کرده اند: «آنها ابتدا اربکان را در نظر مسلمانان افراطی به فردی مضحک تبدیل میکنند، پس از آن برای دامن زدن به شکاف میان بنیاد گرایان میانه رو و افراطی او را از قدرت برکنار می کنند و سرانجام نه دیگر حزب رفاهی وجود خواهد داشت و نه اربکانی. (فوکوس - چاپ آلمان)

سیاسی

«انتخابات» رئیس جمهور «در عمل»

به فراندم درباره ولایت فقیه انجامید

مردم در زیر چتر «انتخابات» به حذف ولایت فقیه رای دادند

آنچه تاکنون در این نظام و نظامهای گذشته بنام انتخابات برگزار شده انتصاباتی بیش نبوده است. اصولاً انجام کلیه مراحل انتخاباتی در کشورهایی که حاکمیت از آن مردم است، از حقوق اساسی ملت‌هاست و دولت‌ها کوچکترین نقش و دخالتی در اینگونه انتخابات ندارند. اما در نظام ولایت فقیه این مردمنده که کوچکترین نقش و دخالتی در انتخابات ندارند. بلکه در انتصاباتی که به غلط نام «انتخابات» بر آن نهاده اند، رژیم با تعیین چند نفر از مهره‌های هیئت حاکمه اعلام می‌کند که: «رای دادن به افراد تعیین شده حق مسلم مردم است!» از بحث درباره شرایط دیگر انتخابات برای جلوگیری از تکرار مکررات خودداری می‌کنیم که آنچه عیان است حاجت به بیان نیست.

اما جنبش خودجوش نسل جوان در رفتن به پای صندوقهای رای نه به منظور شرکت در انتخابات فرمایشی بود و نه وعده‌های آقای خاتمی، بلکه زنان و مردانی که در آن محیط خفقان حق نفس کشیدن نداشتند، در زیر چتر خاتمی، یک کاندیدای صد در صد دولتی موقعیتی برای نفس کشیدن، جمع شدن، به بحث و مذاکره پرداختن و بالاخره نشان دادن عکس العمل خویش علیه ظلم و جنایت و غارت هیئت حاکمه بدست آورده بودند. در این جنبش خودجوش و متأسفانه غیر متشکل هدف انتخاب خاتمی نبود بلکه خاتمی وسیله‌ای بود برای رای دادن مردم به عزل خامنه‌ای و حذف ولایت فقیه. اگر به جای خاتمی هر کس دیگری حریف انتخاباتی ناطق نوری «کاندیدای مستقیم ولایت فقیه» بود مردم به او رای می‌دادند.

خامنه‌ای تحت تاثیر غرور کاذب و چاپلوسیهای تهوع آور اطرافیان خویش و صدها هزار مزدور مردم آزار رژیم که با شرکت خود و خانواده‌های خویش در هر تظاهراتی، شعار اطاعت و فرمانبرداری از «ولی فقیه» سر می‌دهند، اطمینان کامل داشت که ناطق نوری برنده و رئیس جمهور آینده است والا هرگز برای جلب توجه محافل خارجی دست بدین «آزاده بازی‌ها» که موجب یک جنبش غیر مترقبه شد نمی‌زد.

این خصلت استبداد است که دیکتاتورها را در مقابل دنیای واقعیات کور و کرمی کند و آنها را در تار عنکبوت غرور و نخوت و تصورات واهی خود زندانی می سازد تا جایی که آنها سرنوشت دیکتاتورهای قبل از خویش کنند. چنان غرقه در شهوت جاه و مقامند که حتی مرگ را نیز فراموش می کنند و چنین می پندارند که آب حیات سرکشیده اند. نکند این یکی چون باورش شده که جانشین پیامبر است، خود را تافته جدا بافته می پندارد.

شک نیست که رژیم نیز با نگرانی شدید از این جنبش مردمی، در محافل خارجی آن را به حساب «انتخابات» آزاد و طرفداری مردم از نظام می گذارد. با سطحی نگری مخبرین خارجی و گزارشگران اخبار انتخاباتی که بدون آگاهی (از پس پرده) ملاک اطلاعاتشان فقط تعداد رای دهندگان (نه هدف رای دهندگان) بوده است چنین القای شبهه ای آسان است.

چشم انداز آینده پس از انتخاب آقای خاتمی - خاتمی رئیس جمهور یک «سیستم» استبدادی است که در راس آن ولی فقیه تام الاختیار قرار دارد. او معتقد به حاکمیت دین است که در این هجده ساله آثار شوم آن را با جسم و جانمان لمس کرده ایم. خاتمی در یکی از سخنرانیهای خویش اعلام نموده است که: «باید زمینه حاکمیت دین در تمام ابعاد جامعه فراهم شود - «روزنامه سلام ۲۸ فروردین ماه ۷۶» بعلاوه اتکاء به فرد و همه چیز را از او انتشار داشتن، هم دلیل بر سطحی نگری و خوش باوری است و هم دلیل ابتلا به مرض و روحیه بت پرستی و بت تراشی. خاصه وعده آزادی دادن بزرگترین اهانت به مقام انسانی است زیرا آزادی در خلقت آدمی است که نظامهای خودکامه آن را بزور از مردم سلب می کنند.

این «سیستم» استبدادی است که در ایران حکومت میکند با چنین شرایطی چطور می توان از یک نفر ولو پیامبر انتظار داشت که او با برهم زدن اساس و پایه یک چنین سیستمی آنهم کسی که خود مهره و زاییده آن سیستم است، تحولات اساسی در جامعه ایجاد کند. مگر مهندس بازرگان از یک عمر سابق مبارزاتی علیه استبداد برخوردار نبود؟ مگر در پاکدامنی و صداقت او میتوان شک داشت؟ اما همین مهندس بازرگان آزاد یخواه در سیستم حکومتی نظام ولایت فقیه که در آن روزها هنوز هم پا نگرفته بود، نه تنها به انجام خدمتی توفیق نیافت بلکه بخشی بزرگ از سرمایه های معنوی خویش را که یک عمر ذخیره کرده بود از دست داد. آقای خاتمی نه چهره شناخته شده ای در ردیف مهندس بازرگان است نه از سوابق مبارزاتی نظیر بازرگان برخوردار است و نه امکانات مهندس بازرگان را در دوره نخست وزیری او در اختیار دارد. خاتمی هرگز کاندیدای مردم نبود بلکه کاندیدای

مستقیم نظام ولایت فقیه بود. او تنها وسیله ای بود که مردم در آن محیط اختناق و ترس و وحشت توانستند عکس العمل خویش را نسبت به هیئت حاکمه نشان دهند.

هیاهوی بسیار برای هیچ - «هیاهوی بسیار برای هیچ» یکی از عادات طبیعی و قدیمی ما مردم اسیر در زندان استبداد است. ما بجای آن که در مقابل هر پیش آمدی به فراخور اهمیت آن عکس العمل نشان دهیم، غلومی کنیم و هیاهوی بسیار براه می اندازیم.

چنان ساده باوریم که از یک لبخند خارجی به رژیم زانوی غم به بغل می گیریم و از یک مقاله خارجی علیه رژیم شاد و امیدوار می شویم. زیرا استقلال روحی و اتکاء به نفس خود را از دست داده ایم و به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی روحاً به دیگران وابسته ایم.

در مسئله دادگاه میکونوس چنان جار و جنجال براه انداختیم که انگار انقلابی برای سقوط رژیم رخ داده است در حالی که نه آب از آب تکان خورد و نه یک قرارداد و داد و ستد تجاری فسخ شد و نه یک ثانیه جریان سیل نفت بسوی کشورهای نفت خوار متوقف گشت. بلکه قرضه ها و دادن اعتبارها بیش از پیش ادامه یافت. قراردادهای جدید صنعتی بسته شد و سیل کارشناسان خارجی به ایران برای «صنعتی کردن کشور ما!» آنی متوقف نشد فردا است که امریکا نیز با برقراری ارتباط با ایران عقب ماندن خود را از اروپا در صنعتی کردن ایران! جبران کند. پارلمان اروپا که همه چشمهای انتظار را بدان دوخته بودیم و در پشت درهای بسته اش به امیدهای واهی اجتماع کردیم و شعار دادیم، چون کوهی موش زاید و در قطعنامه صادره خویش مذاکرات با ایران در سطح وزرا را ممنوع ساخت! اما در عمل همان مذاکرات در سطح معاونین و سایر مقامات رسمی همچنان ادامه دارد. دادگاه میکونوس که مدتی بازار سخنرانیها و تظاهرات و خودنماییها را گرم کرده بود بتدریج به فراموشی سپرده شد. و انتخابات رئیس جمهوری و آقای خاتمی به صورت موضوعی داغ تر جانشین دادگاه میکونوس گردید. چنان در اطراف اهمیت رئیس جمهور شدن آقای خاتمی هیاهو بپا کردیم و به سخنرانیها و قلمفرسائیها پرداختیم که گویا رهبری برای سقوط نظام ولایت فقیه از آسمان نازل شده است. مگر من و توفیق برای حاشیه نشینی و دست زدن و شادی کردن برای موفقیت دیگران و شعار دادن علیه ظلم و بیدادگری دیگران خلق شده ایم چرا در دنیای پر آشوب امروز که همه ملت‌های اسیر استبداد برای آزادی و در دست گرفتن سرنوشت خویش با اتکاء به نیروی متشکل خود شبانه روز تلاش و مبارزه می کنند ما کوچکترین نقشی برای سر و صورت دادن به زندگی خویش قائل نیستیم؟

آقای خاتمی کاندیدای جناحی از هیئت حاکمه بنام روحانیون مبارز است که در سالهای اخیر دستش از قدرت کوتاه شده بود. جناحی که پایای جناح حاکم یعنی روحانیت مبارز در

همه قتل و جنایت و غارتگریها شریک بوده است. رهبر این جناح آقای کروبی رئیس سابق مجلس است که یک شبه در راه ثروت اندوزی ره صد ساله پیموده است. او در دوره اقتدار خود چنان جشن مجلل و مفصل و با مخارجی سرسام آور برای عروسی فرزندش تشکیل داد که آتش خشم گرسنگان را برافروخت و اعتراض و عکس العمل مردم بدان پایه رسید که رهبر معظم با نگرانی از عواقب وخیم آن شخصاً پای به میدان گذاشت و با نصیحت امت اسلامی به صبر و شکیبایی و روی آوردن به «فناعت»، زبان به ملامت گشود که: «ما حالا عروسی بگیریم مثل اشراف! خانه درست کنیم مثل اشراف. ماشینهای لوکس و نو و سیستم بالا و جدید. نمی شود ما در زندگی مادی فروروییم و بخواهیم مردم به شکل یک اسوه به ما نگاه کنند. شما یک طلبه بودید. یک منبری بودید... کیهان ۲۷ مرداد ۱۳۷۰»

یکی از برجسته ترین کارگردانان جناح روحانیون مبارز آقای خونینبها مدیر روزنامه سلام است. روزنامه ای که بعنوان سخنگوی آقای خاتمی تمام صفحات خویش را در دوران انتخابات در خدمت تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری او اختصاص داد.

خونینبها رهبر دانشجویان خط امام و مبتکر گروگانگیری سفارت امریکا بود. که این گروگانگیری برای آقای خمینی در تحمیل نظام ولایت فقیه به مردم ایران بصورت برنده ترین حربه درآمد. متولیان مذهبی با پیراهن عثمان کردن اسناد لانه جاسوسی و برچسب زدن بهمه مخالفان خویش تا آنجا که در توان داشتند با کشتن و زندانی کردن و فراری دادن مخالفان، همه موانع را برای استقرار نظام ولایت فقیه از سر راه خود برداشتند.

کارگردان برجسته دیگر این جناح محتشمی است که در سمت سفارت سوریه طرح بمب گذاری در لبنان را که به مرگ ۲۴۱ نفر از سربازان امریکایی انجامید بمورد اجرا گذاشت.

«آیت الله» خلخالی چهره شناخته شده ای که نیاز به معرفی او نیست یکی از فعالان مبارزه انتخاباتی به نفع خاتمی بود. اینها و گروه کثیر دیگری از طلبکاران، در انتظار به تخت ریاست جمهوری نشستن آقای خاتمی برای دریافت سهمیه خویش از قدرتند.

ارتش بیست میلیونی آیت الله خمینی و ارتش بیست میلیونی شرکت کننده در «انتخابات» - آیت الله خمینی همواره در تلاش ایجاد ارتش بیست میلیونی بود، ارتشی که فریاد بر آورد: «ما همه سرباز توایم خمینی - گوش فرمان توایم خمینی.» اکنون ارتش بیست میلیونی (متأسفانه غیر متشکل) چهره خویش را نشان داده است اما نه آن چهره ای که آقای خمینی انتظارش را می کشید. این ارتشی است متشکل از نوجوانان و جوانانی که در دامان همین رژیم به دنیا آمده اند و پرورش یافته اند. اینها همان اعضای انجمنهای

اسلامی دانشجویان و دانش آموزانند که رژیم برای پشتیبانی از خویش آنها را متشکل ساخته بود. اما این ارتش بجای آن که قاتق نانشان شود قاتل جانشان خواهد شد.

جنبش نوجوانان و جوانان در زیر چتر «انتخابات» لقمه بزرگی است که نه از گلوی رژیم فرو می رود و نه رژیم می تواند آن را نادیده گیرد و بحساب نیاورد و نه مانند مردم قزوین و مشهد... به گلوله ببندد. این ارتشی است که افراد آن در سراسر کشور پراکنده اند و متعلق به شهر و دیاری خاصی نیست که در تیررس نظام ولایت فقیه قرار گیرد.

اینست منبع نیرویی که در صورت تشکل می تواند امید ناامیدها را زنده کند. نه انتخاب آقای خاتمی و وعده های اصلاحاتی او، که تکیه کردن به فرد را برای همیشه باید از ضمیرمان محو کنیم.

در چنین شرایطی مساعد اگر یک نیروی متشکل و سازمان یافته در خارج کشور به وجود آمده بود، این نیرو با اتحاد و همکاری با نسل جوانی که در آن محیط خفقان به جان آمده، مشترکاً سرنوشت ساز آینده ملت ایران بودند.

با این همه مثالها و شواهد تاریخی و این همه تجربیات تلخ گذشته آیا هنوز هم زمان آن نرسیده است که به جای کنار گود نشستن و دست زدن برای این و آن و شعار دادن علیه دیگران به خاطر خالی کردن عقده های محرومیت درد و رنج و در بدری خویش، برای ایجاد یک نیروی سرنوشت ساز که تنها راه نجات کشور و ملت ایران از این اسارت استبداد است هرچه زودتر دست به کار شویم؟

محمد درخشش

دادگاه میکونوس

جریان رسیدگی قضائی به کشتار در رستوران میکونوس، در برلین، جریان یک تحول در آلمان، در ابران و در روابط بین المللی گشت. اگر جز این می شد، نمی توانست اهمیتی را پیدا کند که تا این زمان، هیچ رسیدگی قضائی، در سطح ملی و در سطح بین المللی بدست نیاورده بود. بدینقرار، ضرورت است وضعیت ها و موقعیت های دولتهای در رابطه، آلمان و ایران و نقش ایرانیان سنجیده شوند:

۱- وضعیت عمومی در غرب، از جمله در آلمان:

۱/۱- ایران گیت ها که به همت ایرانیان مستقل و ایران دوست، یکی پس از دیگری، از پرده بیرون افتادند، آغاز توجه افکار عمومی در کشورهای غرب، به وسعت و اهمیت فساد شد که بسیاری از سیاستمداران بدان آلوده بودند. از پرده بیرون افتادن اختاپوس جهانی فساد و حساسیت روز افزون افکار عمومی نسبت بدان، به دستگاه های قضائی فرصت بی مانندی را برای رها کردن خویش از مهار حکومت ها، بخشیدند.

۱/۲- انقلاب ضد فساد در ایتالیا، نه تنها در ایتالیا که در تمامی کشورهای غرب، در همانحال که بر توجه بیش از پیش افکار عمومی به وسعت و شدت فساد و روی برتافتن از سیاستمداران می افزود، از مهار قوه مجریه بر قوه قضائیه می کاست. هرچند وسعت تصفیه سیاسی در ایتالیا که با تسویه حساب همراه شد، این نگرانی را در کشورهای دیگر پدید آورد که مبادا مبارزه با فساد به یک طوفان سخت بدل شود و این ترس، جنبش ضد فساد را کند کرد. اما، بخواهی نخواهی، مبارزه با فساد را یکی از مهمترین مسائل سیاست داخلی و خارجی هر کشور گرداند. یک رشته محاکمه ها که در برخی از آنها طرف معامله و همدست فاسدها، ملاتاریا بود، در کشورهای مختلف، انجام گرفتند. محاکمه های دیگری انجام خواهند گرفت. و فشار افکار عمومی برای کامل شدن استقلال دستگاه قضائی باز هم بیشتر شد.